

جنبه خیر و شر و جاندارانگاری آب در شاهنامه

فاطمه اسفندیاری مهنی* / خدیجه خدایاری**

* عضو هیأت علمی دانشگاه پیام نور (نویسنده مسئول)^۱

** کارشناس ارشد زبان و ادبیات فارسی

Good and Evil Aspects and Animacy of Water in The *Shahnameh*

F. Esfandiyari Mahni / Kh. Khodayari

دریافت مقاله:

۹۰/۸/۲۰

پذیرش:

۹۱/۴/۶

چکیده

جنبه خیر و شر در ایران باستان تقریباً در تمام پدیده‌ها وجود دارد. آب این عنصر حیات‌بخش در عین حال می‌تواند ویرانگر نیز باشد؛ گاهی جنبه درمان دارد و گاهی تبدیل به آب مرگ می‌گردد. این دوسویگی و دوگانگی در شاهنامه، چون اکثر اسطوره‌های ایران باستان نمودار گشته است. اسطوره آب حیات و داستان چشمه سو از بارزترین نمونه‌های دوسویگی نماد آب در شاهنامه است. از طرفی در این میحث، آنمیسیم یا جاندارپنداری آب بیان شده است که نمونه‌های آن در شاهنامه و به خصوص داستان یزدگرد دیده می‌شود.

Abstract

The good and the evil can be observed in almost all phenomena in Ancient Iran. Water, this resuscitative element, can be both devastating and healing or sometimes it can act even as water of death.

Similar to most of the myths in Ancient Iran, this dichotomy is also present in the *Shahnameh*. Myths such as *elixir (water) of life* and *The Story of Spring of Su* are among the most striking examples of the dichotomy of water as a symbol in the *Shahnameh*. Moreover, associated with this topic are instances of water animism which can be observed in the *Shahnameh*, especially in *The Story of Yazdgerd*.

Key Words: Water, elixir (water) of life, Spring of Su, animism, the *Shahnameh*

کلیدواژه‌ها: آب، آب حیات، چشمه سو، آنمیسیم، شاهنامه

۱. نشانی نویسنده مسئول: fateme_17447@yahoo.com

مقدمه

برخورد با آب همیشه تجدیدی در پی دارد. از یک سو بدین سبب که تجزیه، زادن جدیدی به دنبال داشته است و از دیگر سو بدین لحاظ که غوطه‌وری عامل بالقوه حیات را بارور و تکثیر می‌کند...» (الیاده، ۱۳۷۵: ۹۷)

بنابراین غسل تعمید و گذر از آب که به نوعی غوطه‌وری در آب‌هاست، رمز مرگ و فنای مادی و رستاخیز دوباره بیان شده است. به این ترتیب که آب‌ها با شستشوی گناهان و تجزیه اشکال باعث زندگی جدیدی می‌گردند. گویی این گونه دو سویه‌نگری به آب در بیشتر اساطیر شرقی، آسیایی و اقیانوسیه وجود دارد.

آب در اسطوره‌های بعل و در مزامیر کتاب مقدس به عنوان نماد آشفتگی معرفی گردیده، این در حالی است که در کنعان دشمن بزرگ، آب است نه خشکسالی. جان‌گری علت این امر را چنین توضیح می‌دهد: «زمین‌ها و تپه‌های سوریه و فلسطین گویای تهدید باران‌های زودرس و سیل‌آسا است که ممکن است، زیان‌های بزرگی به بار آورند.» (گری، ۱۳۷۸: ۱۳۰)

این دوسویه‌نگری در کتاب مقدس چنین آورده شده است:

«با لبان تشنه به درگاه تو دعا کردند

از صخره‌های تند شیب، ایشان را آب داده شد

و از سنگی سخت، عاجی بهر تشنگی‌شان عطا گشت

بدین سان همان چیزی که دشمنانشان بدان کیفر دیدند

از برای ایشان نعمت گشت

همان سان که بر دشمنانشان، آب خروشان رودخانه را

با خون و گل تیره ساختی

یاران خویش را در عین نومیدی، آب فراوان دادی.»

(پارسا، ۱۳۸۲: مکاشفه یوحنا، ۲۰-۱۲)

اعتقاد به ثنویت از اعتقادات اساسی در ایران باستان است. «ثنویت مشخصه دین زرتشتی است و آن اعتقاد به دو نیروی اساساً متضاد است که دست‌اندرکار عالمند.» (هینلز، ۱۳۸۶: ۶۵) به نظر می‌رسد این نیروی دوگانه در تمام موجودات دیده می‌شود چنان که تمام پدیده‌های هستی در ایران باستان دارای ایزدان و اهریمنان یا نیروهای خیر و شر هستند. هر عنصری دارای دوسوی و دو اثر است، یک اثر نیک و دیگری اثر بد.

آب به مانند دیگر پدیده‌ها در ایران باستان پدیده‌ای، دوسویه و دو ساحتی است. یک ساحت آن رمز حیات و زندگی است و ساحت دیگر آن رمز مرگ و ویرانی. «آب می‌تواند خسارت بزند، ببلعد و باران تاک‌های شکوفا را نابود می‌کند. بدین‌گونه آب قدرتی موهن خواهد داشت... آب‌های مرگ فقط برای گناهکاران است.» (شوالیه و گربران، ۱۳۷۸: ۱۴)

بنابراین در اسطوره آب، ما با دو نوع آب روبرو هستیم. آب مرگ، که به گفته کتب مقدس و متون دیگر شامل گناهکاران می‌شود و آنها را نابود می‌کند؛ و آب‌های زندگی یا آب حیات که زندگی جاودان می‌بخشد و شامل نکوکاران خواهد بود. آب‌های مرگ ویرانگر و تباہ‌کننده‌اند و همه چیز را در کام خود فرو می‌برند، اما آب‌های زندگی و حیات درمان‌کننده و شفابخش‌اند و نشان از تجدید حیات و نیروی دوباره دارند.

از طرفی غوطه خوردن در آب رمز مرگ و رستاخیز دوباره است: «غوطه‌وری با تجزیه اشکال برابر است. به این علت است که نمادگرایی آب‌ها هم بر مرگ و هم بر باز زادن دلالت دارد. تماس و

اسکندر صفتان از آن بهره‌ای نخواهند برد، بلکه حتی آب برای این گروه، پیام‌آور مرگ خواهد بود:
خروش آمد از چشمه آب شور
که ای آرزومند چندین مشور
... کنون زندگانیت کوتاه گشت

سرتخت شاهیت بی‌شاه گشت
(۷/۸۸)

به این ترتیب آبی که در بخشی از داستان سرچشمه زندگی است و در ظلمات قرار دارد؛ در جای دیگری، در بین دو کوه قرار گرفته و پیام‌آور مرگ برای اسکندر است. نکته قابل توجه این است که در شاهنامه آب‌های مرگ، شور هستند. چنان که نمونه آن را در داستان اسکندر دیدیم. فردوسی در دو جای دیگر تعبیر آب شور را در کنار مرگ و گور قرار می‌دهد، چنان که آگاهی بهرام از مرگ پدرش چنین تعبیر شده است:

پس آگاهی آمد به بهرام گور

که از چرخ شد تخت را آب، شور
(۷/۲۷۸)

یا در داستان انوشیروان:

اگر شیر جنگی بتازد به گور

کنامش کند گور و هم آب شور
(۹/۴۷)

البته باید توجه داشت که همین آب شور در ادبیات اوستایی بسیار مقدس بوده و دریاها و آب‌های مقدسی چون چیچست و پوئیدیک و هامون نیز شور بوده‌اند. در داستان دیگری که دوسویه‌نگری آب به عنوان نماد مرگ و زندگی همزمان نمودار گشته، در داستان یزدگرد بزه‌گر است. او که از منجمان آگاهی یافته محل مرگش، چشمه سواست، سوگند می‌خورد هرگز بدانجا گام نهد. اما دچار بیماری می‌شود، که

با توجه به این مضامین می‌توان به طور دقیق به این دو سویه‌نگری پی‌برد. آب در اینجا از یک جهت به عنوان مظهر زندگی و حیات برای دعاکنندگان و مؤمنان معرفی شده و از سویی دیگر به عنوان یک مجازات نابودگر برای کافران. بارزترین نمونه این موضوع را می‌توان در داستان طوفان نوح (ع) دید. آب از یک جهت آیت مرگ بود و از جهتی دیگر نوید زندگی دوباره؛ همان‌طور که در داستان حضرت موسی (ع) و گذر بنی‌اسرائیل از رود نیل نیز، این دوسویه‌نگری دیده می‌شود.

در اینجا نیز آب برای فرعونیان مرگ را به همراه داشت، در حالی که برای حضرت موسی و بنی‌اسرائیل نماد زندگی و تجدید حیات بود. از طرفی آب، درمان‌بخش است و موجب شفای بیماران می‌گردد. در داستان حضرت ایوب (ع)، ایشان پس از یک دوره طولانی بیماری پا بر زمین می‌کوبند و چشمه‌ای در زیر پایشان هویدا می‌گردد. ایشان با نوشیدن آب از چشمه و شست و شوی بدنشان در آن بهبود می‌یابند. جوشیدن چشمه زمزم در زیر پای حضرت اسماعیل (ع) در اوج تشنگی ایشان و مادرشان نیز می‌تواند، نمونه دیگری از حیات‌بخشی آب را برساند.

دوسویه‌نگری آب در شاهنامه

آب نیز چون بسیاری از پدیده‌های دیگر شاهنامه با چهره‌ای دوگانه نمودار می‌گردد. بیشترین نمود آب در شاهنامه به عنوان عنصر زاینده‌گی و حیات در داستان اسکندر و آب حیات دیده می‌شود. این آب که در ظلمات قرار دارد؛ رمز زندگی جاودانه و حیات دوباره است. این آب، چون آب‌های زندگی‌بخش دیگر نصیب انسان‌های نیک و پاکی چون خضر می‌گردد و

آب است، که نیروی رفته را باز می‌یابد و همین نیرو است که مرگ سهراب را در پی دارد. (۲/۲۳۵) همچنین در داستان رستم و اسفندیار گزی که سیمرخ به رستم می‌نمایاند در کنار دریا واقع است:

چو آمد به نزدیک دریا فراز فرو آمد آن مرغ گردن فراز (۶/۲۹۸)

و همین گز در کنار آب است که برای رستم زندگی و برای اسفندیار مرگ را به همراه دارد. قرار گرفتن بیشه‌ها و مناطق سرسبز در شاهنامه و رفتن پهلوانان برای خواب و استراحت و شکار به این مناطق، گویای اهمیت و توجه به نقش زندگی‌بخشی آب است. فردوسی سرسبزی و زیبایی را با آب همراه می‌کند. در خوان پنجم رستم می‌خوانیم:

جهانی زیری شده نوجوان همه سبزه و آب‌های روان (۲/۴۹۹)

این وصف در مورد بسیاری از مکان‌های سرسبز شاهنامه دیده می‌شود. اما در مقابل، تعبیر ویرانی و خرابی به دریای آب یا آب از مضامین دیگر شاهنامه است، که به نوعی در تضاد با مفهوم آن به عنوان زندگی‌بخشی و سرسبزی به کار رفته است و در واقع جنبه منفی و ویرانگری آب را می‌رساند. در داستان کسری نوشین روان خبر حمله بلوچی‌ها و تباهی آنها چنین بیان می‌گردد:

زبس کشتن و غارت و سوختن

زمین را به آب اندر انداختن

(۸/۷۴)

چنان که مشاهده شد، آب در مفهوم ویرانی یا همان آب مرگ به کار رفته است، به این ترتیب ملاحظه می‌شود که فردوسی به خوبی از این دوسویه-نگری آگاهی داشته و در کتاب خود آن را به کار برده است.

طبیان مداوای آن را با آب چشمه سو امکان‌پذیر می‌دانند:

ترا چاره آن است کز راه شهید

سوی چشمه سو گرای به مهد

(۷/۲۸۳)

به این ترتیب جنبه درمان‌گری و شفابخشی چشمه، مطرح می‌شود؛ که به نوعی با آب حیات ارتباط دارد.

چو نزدیکی چشمه سو رسید

برون آمد از مهد و دریا بدید

از آن آب لختی به سر بر نهاد

ز یزدان نیکی دهش کرد یاد

زمانی نیامد ز بینش خون

خورد و بیاسود با رهنمون

(۷/۲۸۳)

اما منیت یزدگرد باعث می‌شود، آب این چشمه به آب مرگ تبدیل شود. زیرا که در همین زمان بر اثر غرور و تکبر او اسبی از آب بیرون آمده، و او را می‌کشد:

ز دریا برآمد یکی اسب خنگ

سرین گرد چون گور و کوتاه لنگ

(همان)

... چو او کشته شد اسب آبی چو گرد

بیامد بدان چشمه لاژورد

(۷/۲۸۵)

به این ترتیب چشمه سو از یک طرف به عنوان آب شفادهنده و زندگی‌بخش و از طرف دیگر به عنوان نماد مرگ و ویرانی عمل می‌کند و نقش ویرانی او زمانی نمودار می‌گردد که منیت و ستم دوباره، یزدگرد را فرا می‌گیرد. شاید در مورد رستم نیز بتوان این دوسویه‌نگری آب را دید: رستم زمانی که از سهراب شکست می‌خورد، به درون آب رفته و پس از شست‌وشو و ستایش خداوند در کنار

آب حیات

آرزوی رسیدن به زندگی جاودان در باورهای مردم، موجب شکل‌گیری نظریه آب حیات گشته است. در اینجا آب حیات به عنوان یکی از آب های زندگی بخش به اختصار بیان می‌شود.

در متون اوستایی از درختی به نام گوکرن (Gaokerena) در وسط دریای فراخکرت سخن گفته شده، که خوردن برگ آن باعث جاودانگی می‌گردد. رضی معتقد است این برگ کم‌کم به دلیل قربتش با آب مبدل به آب شده و آب حیات را شکل داده است. (رضی، ۱۳۴۶: ۶۸۷)

از طرفی در شاهنامه در داستان کیخسرو با چشمه‌ای روبرو هستیم، که کیخسرو وارد آن شده و زندگی جاوید می‌یابد. خالقی مطلق معتقد است، آب حیات همان چشمه حیوان است که «کیخسرو پیش از این در آن غسل کرد و در زمره جاودانان در آمد.» (خالقی مطلق، ۱۳۸۱: ۴۳۰) سرکاراتی در بین کاخ‌های کی کاووس از پردیسی سخن گفته، که در آن چشمه آب حیات وجود دارد؛ و هر زالی که وارد آن شود، برنا و جوان از آن بیرون می‌آید. (سرکاراتی، ۱۳۸۵: ۲۸۸)

به نظر می‌رسد، این چشمه نیز نمود دیگری از چشمه حیوان باشد. به هر حال اسطوره آب حیات، در اساطیر اکثر سرزمین‌ها در چاره‌جویی انسان، در گریز از مرگ آمده است و در هر سرزمین به شکلی به آن پرداخته شده؛ «در ایران افسانه آب حیات در تقدس آب پس از اسلام به تدریج با افسانه اسکندر و خضر در بسیاری از باورها، جانشین ایم نیات، تشر، آناهیتا... و حتی سیاوش شده است.» (بهار، ۱۳۵۲: ۴۳۰)

سرکاراتی در مقاله‌ای که با عنوان آب حیات به طور کامل به اسطوره اسکندر و آب حیات پرداخته و روایات متفاوت آن را مورد بررسی قرار داده است. وی در این مقاله روایات یونانی، حبشی، نسخه عبری و سریانی را مد نظر گرفته و به بررسی هر یک از آنها پرداخته است. آنچه از این چهار روایت برمی‌آید، این است که، شخص جاودان شونده در این روایات، آشیز اسکندر است؛ (سرکاراتی، ۱۳۸۵: ۲۹۲-۲۸۹)

سرکاراتی در پایان با مقایسه اسکندرنامه‌های شرقی و غربی به این نتیجه می‌رسد که در اسکندرنامه‌های یونانی و عبری، شخص یابنده چشمه آب حیات یکی از ملازمان فرو رتبه اسکندر است که حاصل نهایی او از خوردن آب زندگانی، حیاتیست ابدی، همراه با دریغ و اندوه و شومی. در حالی که در اسکندرنامه‌های شرقی از جمله، شرفنامه نظامی مردی که با نوشیدن آب حیات به زندگی جاوید دست می‌یابد، خضر پیامبر، یکی از عبادالله است؛ که حیات ابدی او سراسر با خرمی و سرسبزی قرین است. (همان: ۲۹۴).

در شرفنامه با دو روایت از این داستان روبرو هستیم. در روایت اول که شباهت زیادی به شاهنامه دارد، اسکندر جریان آب حیات را از پیری، می‌شنود و به سمت آن حرکت می‌کند. در این راه نیز، خضر پیشرو اوست. (نظامی: ۶۹۱) در اینجا اسکندر از خضر می‌خواهد زمانی که چشمه را یافت، خود از آن بنوشد؛ سپس اسکندر را آگاه کند، خضر خود و اسب خود را در آب می‌شوید و از آن نیز می‌نوشد، اما هنگامی که منتظر اسکندر است، چشمه ناپدید می‌گردد. (همان) در این ماجرا، خضر به دلیل فهمیدن محرومیت اسکندر از آب حیات، خود را از چشم او

ناپدید می‌کند. (نظامی: ۶۹۲)

نظامی روایت دیگر را از زبان رومیان عنوان می‌کند: خضر و الیاس به وسیله زنده شدن ماهی نمک سودی که در آب چشمه می‌افتد، از زندگی بخشی آن، آگاهی یافته و هر دو از آن می‌نوشند و جاودان می‌گردند. بنابراین یکی از آن دو به سمت دریا رفته و دیگری در دشت راهنمای مردمان می‌شوند. در این روایت اسکندر بعد از چهل روز سرگردانی با ناکامی باز می‌گردد. (نظامی: ۶۹۳)

در شاهنامه اسکندر در مسیر دریانوردی‌های خود، از وجود چشمه حیوان آگاهی می‌یابد، که در ظلمات واقع است. (۷/۷۸)

در این راه خضر، رای زن اسکندر است:

ورا اندران خضر بد رای زن

سر نامداران آن انجمن

(۷/۸)

اما در بین یک دو راهی، این دو یکدیگر را گم کرده و خضر به آب حیوان می‌رسد:
پیمبر سوی آب حیوان کشید

سر زندگانی به کیوان کشید

بر آن آب روشن سر و تن بشست

نگهدار جز پاک یزدان نجست

(همان)

در اینجا براساس آنچه قبلاً هم بیان شد، آب زندگانی نصیب انسان یزدان‌پرست و نیک می‌گردد. اما اسکندر که همواره آز و طمع را با خود دارد، از این چشمه نمی‌تواند بهره‌ای داشته باشد.

آنمیس (جاندارپنداری آب)

در مبحث دوسویه‌نگری آب آنچه مهم است و باید به آن اشاره کرد، جاندارپنداری، زنده‌انگاری یا آنمیس

آب است؛ «که مرهون ارزش قدسی آن به عنوان عنصر بنیادین در چرخه آفرینش است.» (زمردی، ۱۳۸۲: ۱۰۲) تأکید به مراقبت از آب‌ها و نیالودن آنها در متون اوستایی نشان از اعتقاد اساطیری به این موضوع دارد. وجود الهه‌هایی چون «اردوی سور آناهیتا» و «سرسوتی» یا ستارگانی چون «سدویس» که همزمان هم نام رودخانه و هم نام ایزد و الهه هستند، نیز دلیل دیگری بر اعتقاد به این موضوع در اساطیر هند و آریایی است.

مطالب بازگو شده تا اینجا به خوبی نشان می‌دهد که ایرانیان باستان به جنبه آگاهی آب توجه داشته‌اند. وجود چشمه آب حیات که بخشنده زندگی است؛ یا چشمه «سو» که از یک طرف درمانگر است و از طرف دیگر کشنده، یا سخن گفتن آب در شاهنامه، چنان که در داستان اسکندر در مورد آب شور دیدیم؛ همه و همه نشان از توجه به زنده‌انگاری آب داشته است. از طرفی گذشتن از آب و آزمون آب که بحث آن خواهد آمد و همچنین طغیان علیه ستمگران و نابودی آنها، جنبه آگاهی آب را می‌رساند.

در تورات در زمینه تسبیح‌گویی آب‌ها و از شادمانی دریا سخن به میان آمده است. (زمردی، ۱۳۸۲: ۱۳۶ و ۱۰۲) «در نجد نام بزرگ‌ترین رود مرکزی، زنده یا زاینده رود است و حوزه آن از قدیم گیاه (gaga) (جی) نام داشته با مفهوم زندگی.» (قرشی، ۱۳۸۰: ۱۴۲) به این ترتیب این رودخانه هم زنده است و هم زندگی‌بخش. در گذشته در بعضی از روستاهای ایران زمان کم آبی برای قنات روستا بیوه زنی را صیغه می‌کردند تا با گرفتن مقداری گندم در آب استحمام کند و باعث افزایش آب قنات گردد. در این مورد اعتقاد به زنده بودن و انسان‌نما بودن آب

ز یک دست آتش ز یک دست آب
به پیش اندرون پیل و افراسیاب
(۱/۱۳۹)
در داستان اسکندر، آب حیات و آب شور دو نمونه
از این آنمیسم به شمار می‌آیند. همان طور که قبلاً هم
بیان شد، اسکندر در دریانوردی‌های خود، به چشمه
آب شوری می‌رسد که در بین دو کوه قرار دارد و
سخن می‌گوید:

خروش آمد از چشمه آب شور
که ای آرزومند چندین مشور
(۷/۸۷)
نمونه دیگر این زنده‌انگاری را در داستان کیخسرو
می‌بینیم:

به کین سیاوش سیه پوشد آب
کند زار نفرین برافراسیاب
(۵/۱۶۶)
چنان که می‌بینیم در اینجا، آب انسانی انگاشته
شده که در مرگ سیاوش، سیاه می‌پوشد.

خشکسالی‌ها و قحطی‌های پیاپی پس از ظلم و
ستم شاهان، می‌تواند نمونه دیگری از این زنده-
انگاری باشند. وقتی ظلم و ستم به اوج می‌رسد،
آب بر مردم نمی‌بارد، اما همین که ظلم و ستم
پایان یافت، خود را در اختیار آنها قرار می‌دهد. در
شاهنامه سه خشکسالی بزرگ در زمان‌های
زوطهماسب، کی‌کاووس و پیروز و باران‌های بعد
از آنها نمایانگر این ادعاست. چنان که خشکسالی
بعد از مرگ سیاوش به دلیل بی‌فری و ظلم شاه
به وجود آمده: (گودرز از زبان سروش به گویو
چنین می‌گوید):

مرا دید و گفت این همه غم چراست
جهانی پر از کین و بی‌نم چراست

دیده می‌شود. (همان: ۲۳۰) در اساطیر ملل دیگر
این زنده‌انگاری به شکل دیگری خود را نمایان
ساخته است. به این ترتیب که در این اساطیر
معمولاً با تبدیل ایزدان و الهه‌ها به رودخانه‌ها
روبرو هستیم. مثلاً در اساطیر یونان «آرتوسا»
(Arethusa) برهنه در چشمه‌ای آب تنی می‌کند
که رود خدا عاشق او می‌گردد و «آرتمیس» الهه
ماه او را به صورت چشمه درمی‌آورد؛ یا
آفرودیت، سلمنوس را به صورت رودخانه‌ای
درمی‌آورد و به او نیرویی می‌دهد تا بتواند مصائب
خود را فراموش کند و به همین جهت است، که
«هر کس در رودخانه «سلمنوس» آب تنی کند،
اندوه عشق را از یاد می‌برد.» (رستگار فسائی،
۱۳۸۳: ۴۳۵)

بدین ترتیب در اساطیر یونان و روم نام رودخانه‌ها
از نام الهه‌ها و ایزدانی گرفته شده، که یا به نوعی با
کشته شدن و افتادن در رودخانه این نام را گرفته‌اند، یا
به شکلی تبدیل به این رودها گشته‌اند. (گریمال،
۱۳۶۷)

زنده‌انگاری (آنمیسم) در شاهنامه

نمونه این زنده‌انگاری را در داستان خواب سیاوش و
اتحاد دو عنصر آب و آتش برای حمله به افراسیاب
می‌بینیم.

چنین دیدم ای سرو سیمین به خواب
که بودی یکی بی‌کران رودآب
یکی کوه آتش به دیگر کران
گرفته لب آب نیزه وران
ز یک سو شدی آتش تیزگرد
برافروختی از سیاوش گرد

به درگاه اهورامزدا راهنمایی می‌کند. (رضی، ۱۳۴۶: ۵۹۸) گویی این غوطه‌وری لازمه رسیدن به آن مقام معنوی و نماد رها گشتن از بندهای دنیوی است.

گذر از آب در شاهنامه

اولین نمونه گذر از آب در شاهنامه را، در داستان فریدون شاهد هستیم. فریدون دارای فره ایزدی است و در شاهنامه فره‌مند، فرمانروای آب‌هاست. او از اروند (دجله) عبور می‌کند؛ آن هم بدون کشتی و وسایل دیگر:

چو آمد به نزدیک اروند رود

فرستاد زی رودبانان درود

بر آن رودبان گفت پیروز شاه

که کشتی برافکن هم اکنون به راه

(۱/۶۷)

رودبان از دادن کشتی به فریدون که قصد عبور از آب و مبارزه با ضحاک را دارد؛ امتناع می‌کند. به همین دلیل فریدون خشمگین شده و اسبش را به آب می‌افکند:

فریدون چو بشنید شد خشمناک

از آن ژرف دریا نیامدش باک

...سرش تیز شد کینه و جنگ را

به آب اندر افکند کلرنگ را

(همان)

او به سلامت به آن طرف رود می‌رسد. گیو از این

عبور به کیخسرو چنین می‌گوید:

فریدون که بگذاشت اروند رود

فرستاد تخت مهی را درود

جهانی شد او را سراسر رهی

که با روشنی بود و با فرهی

(۳/۲۲۷)

ازیرا که بی‌فر و برزست شاه

ندارد همی راه شاهان نگاه

(۳/۱۹۹)

گذر از آب

گذر از آب نمادی از حمایت ایزدی از قهرمان ایرانی است: «گذشتن از رودها و دریاها و دست یافتن به آنها یکی از مشکلات همیشگی انسان بوده است و سبب پیدایش اسطوره‌هایی چون خدایان دریاها و ایزدان طوفان و صاعقه، پریان دریایی، اژدهایان و... شده است.» (رستگار فسائی، ۱۳۸۳: ۱۲۴). این مسئله در آثار کسانی چون آیدانلو مورد بررسی قرار گرفته اما آنچه اینجا مطرح است مسئله زنده‌انگاری و قوه تشخیص آب در عبور دادن شخصیت‌های فره‌مند است.

غوطه خوردن و غسل تعمید نمادی از مرگ و

زندگی دوباره و رستاخیز بیان شده است و نشانه تولد

و زایش دوباره و تجدید حیات محسوب می‌شود.

(الیاده، ۱۳۷۵: ۱۰۱)

گذر از آب نوعی غوطه‌وری را نمودار می‌سازد.

شخصیت‌های دارای فره با این غوطه‌وری و گذر از

آب در واقع دارای حیات و زندگی جدیدی

می‌گردند. مهم‌ترین شخصیت فره‌مندی که شاید بتوان

عبور او از آب را سرچشمه بقیه گذر از آب‌ها دانست،

زرتشت است. رضی روایتی از زراتشت نامه را نقل

می‌کند که در آن زرتشت بعد از خوابی که می‌بیند به

سمت رودخانه دائی تی می‌رود و داخل آن می‌گردد؛

به این وسیله تن وی پالوده گشته و در واقع با گذر از

این رود مقدس است که آمادگی درک بیشتر و

شایسته‌تر حقایق را پیدا می‌کند؛ و بعد از این عبور

است که امشاسپند بهمن، بر وی فرود می‌آید و او را

به این ترتیب گیو لازمه بر تخت نشستن کیخسرو را عبور از آب بیان کرده است. از این سخن می‌توان نتیجه گرفت که قهرمان برای رسیدن به یک مقام معنوی نیاز به پالوده گشتن روحی و جسمی دارد. این پالوده گشتن گاهی خود را در قالب عبور از آب و غوطه خوردن در آن، نمایان می‌سازد.

نمونه دیگر این غوطه‌وری، در داستان سیاوش و هنگام عبور کیخسرو از آب، دیده می‌شود. زمانی که کیخسرو به همراه گیو و فرنگیس از توران می‌گریزند و قصد عبور از جیحون را دارند، باج خواه دادن کشتی به آنها برای عبور را، منوط به انجام شروطی می‌داند که درخور او نیست. در این هنگام گیو، شاه را به عبور از آب تشویق می‌کند و معتقد است که فره‌مند از آب آسیبی نخواهد دید:

به بد آب را بر تو کی بود راه

که با فر و برزی و زیبای گاه

(۳/۲۲۸)

کیخسرو پس از نیایش و درخواست کمک از خداوند به آب می‌زند:

به آب اندر افکند خسرو سیاه

چو کشتی همی راند تا باجگاه

پس او فرنگیس و گیو دلیر

ترسد ز جیحون وز آن آب، شی

(۳/۲۳۴)

گذشتن کیخسرو از این آب باعث شگفتی رودبان

و افراسیاب که در پی اوست؛ می‌شود. گودرز این عبور را چنین وصف می‌کند:

به جیحون گذر کرد و کشتی نجست

به فر کیانی و رای درست

بسان فریدون کز ارون رود

گذشت و به کشتی نیامد فرود

ز مردی و از فره ایزدی

از او دور شد چشم و دست بدی

(۳/۲۴۰)

کیخسرو در اینجا نیز چون زرتشت و چون فریدون برای رسیدن به مقام پادشاهی که در واقع نماینده فره ایزدی است، به این عبور نیاز دارد؛ تا به پالودگی برسد. در مبارزه رستم و اسفندیار، عبور رستم از هیرمند نیز می‌تواند مصداقی از گذر آب را در خود داشته باشد. با این تفاوت که رستم دارای فره پهلوانی است نه ایزدی. در این داستان رستم به سختی به دست اسفندیار مجروح می‌گردد و با وجود جراحت زیاد و ابزار جنگی که همراه خود دارد؛ موفق می‌شود از آب عبور کند. فردوسی این صحنه را چنین توصیف می‌کند:

چو اسفندیار از پیشش بنگرید

بر آن روی رودش، به خشکی بدید

همی گفت کین را مخوانید مرد

یکی ژنده پیل است با دار و برد

گذر کرد بر خستگی‌ها برآب

از آن زخم پیکان شده پر شتاب

(۶/۲۸۹)

به نظر می‌رسد، در اینجا شرط رسیدن قهرمان

(رستم) به موفقیت گذر از آب باشد؛ چنان که در

موارد پیش از این نیز دیدیم.

آزمون آب

گذر از آب و افکندن به آب، به عنوان ور سرد یا آزمون آب، نیز در ادبیات ما مطرح شده است که نشان دیگری از جاندارانگاری آب است. این آزمون از آزمون‌های متداول ایران باستان بوده است. بدین معنی که «متهم را در آب می‌افکندند» اگر غرق می‌شد که

نتیجه گیری

۱. اعتقاد به ثنویت از اعتقادات اساسی در ایران باستان است و تمام پدیده‌های هستی در ایران باستان دارای ایزدان و اهریمنان یا نیروهای خیر و شر هستند. هر عنصری دارای دوسویه و دو اثر است، خیر و شر.

۲. آب به مانند دیگر پدیده‌ها در ایران باستان پدیده‌ایست دوسویه و دوساحتی. یک ساحت آن رمز حیات و زندگی است و ساحت دیگر آن رمز مرگ و ویرانی.

۳. آب‌های مرگ ویرانگر و تباه کننده‌اند و همه چیز را در کام خود فرو می‌برند، اما آب‌های زندگی و حیات درمان‌کننده و شفابخش‌اند و نشان از تجدید حیات و نیروی دوباره دارند.

۴. غوطه خوردن در آب و غسل تعمید و گذر از آب که به نوعی غوطه‌وری در آب است، رمز مرگ و فنای مادی و رستاخیز دوباره بیان شده است.

۵. این دوسویه‌نگری در اسطوره‌های بعل و در مزامیر کتاب مقدس، داستان طوفان نوح (ع)، داستان حضرت موسی (ع) و گذر بنی‌اسرائیل از رود نیل، در داستان حضرت ایوب (ع) و جوشیدن چشمه زمزم در زیر پای حضرت اسماعیل (ع) دیده می‌شود.

۶. آب نیز چون بسیاری از پدیده‌های دیگر شاهنامه با چهره‌ای دوگانه نمودار می‌گردد. بیشترین نمود آب در شاهنامه به عنوان عنصر زاینده‌گی و حیات در داستان اسکندر و آب حیات و در داستان یزدگرد بزه‌گر و چشمه سو دیده می‌شود.

۷. جاندارپنداری، زنده‌انگاری یا آنمیسیم آب در مبحث دوسویه‌نگری آب مطرح است.

۸. ایرانیان باستان به جنبه آگاهی آب توجه داشته‌اند. وجود چشمه آب حیات که بخشنده زندگی است؛ یا چشمه «سو» که از یک طرف درمانگر است و از طرف دیگر کشنده، یا سخن گفتن آب در شاهنامه در داستان اسکندر نشان از توجه به زنده-انگاری آب داشته است. از طرفی گذشتن از آب و

نتیجه می‌گرفتند گناهکار بوده است و به سزای خویش رسیده و اما اگر می‌توانست از آب خارج گردد و آسیبی به وی نمی‌رسید، می‌پنداشتند که بی‌گناه است. (رستگار فسائی، ۱۳۸۳: ۱۲۵) همان‌طور که قبلاً گفته شد، آب به انسان‌های نیکوکار آسیبی نمی‌رساند. به این ترتیب حق با کسی است که بتواند سالم از آب بیرون بیاید. «آب می‌تواند برای آزمون بی‌گناهی به کار آید. با آب است که اشیاء فرو افتاده، قضاوت می‌شوند.» (شوالیه و گربران، ۱۳۷۸: ۱۵)

این آزمون از آزمون‌های رایج اقوام مختلف است. در ماده اول قانون حمورابی، آب رود است که در مورد متهم قضاوت می‌کند؛ اگر غرق شود مجازات خود را می‌بیند و اگر نجات یابد حقانیتش ثابت می‌گردد. (رضی، ۱۳۴۶: ۱۳۶۱) همچنین در اقوام اروپایی آزمایش به دو صورت، به وسیله آب و آتش صورت می‌گرفته است. در آزمون آب که به نام جوشان می‌انداختند و یا در آب سرد، و این آب بود که حقانیت او را مشخص می‌ساخت. (همان) با این وصف، عبور یا گذر از آب نیز به نوعی مشخص کننده حقانیت فرد است. زرتشت، فریدون، کیخسرو و رستم برای اثبات حقانیتشان باید از آب عبور می‌کردند و سالم رسیدنشان به آن سوی آب، در واقع اثبات این حقانیت بود.

عبور حضرت موسی (ع) و یارانش از رود نیل و غرق شدن فرعون و همراهانش نیز مصداق اثبات این حقانیت است.

رستگار فسائی افکندن حضرت موسی (ع) در کودکی در صندوق، رها کردن او در رود نیل و سالم گذشتن از آب را نیز نمونه‌ای از آزمون آب می‌داند. (رستگار فسائی، ۱۳۸۳: ۱۲۶) با این توجیه، داراب و عبور او در کودکی (در صندوق) در آب فرات نیز می‌تواند، مصداق عبور از آب، حقانیت او باشد.

- آزمون آب و همچنین طغیان علیه ستمگران و نابودی آنها، جنبه آگاهی آب را می‌رساند.
۹. گذر از آب و افکندن به آب، به عنوان ور سرد یا آزمون آب، نیز در ادبیات ما مطرح شده است. این آزمون از آزمون‌های متداول ایران باستان بوده است. همچنین در اقوام اروپایی در آزمون آب متهم را یا در آب جوشان می‌انداختند و یا در آب سرد و این آب بود که حقانیت او را مشخص می‌ساخت.
۱۰. زرتشت، فریدون، کیخسرو و رستم برای اثبات حقانیتشان باید از آب عبور می‌کردند و سالم رسیدنشان به آن سوی آب، در واقع اثبات این حقانیت بود.
- منابع**
۱. الیاده، میرچا (۱۳۷۵)، *مقدس و نا مقدس، م. نصرالله زنگونی*، تهران، انتشارات سروش.
 ۲. بهار، مهرداد (۱۳۵۲)، *اساطیر ایران*، چاپ دوم، تهران، نشر بنیاد و فرهنگ ایران.
 ۳. پارسا، پیروز (۱۳۸۲)، *کتاب‌هایی از عهد عتیق*، تهران، نشر نی.
 ۴. خالقی مطلق، جلال (۱۳۸۱)، *سخن‌های دیرینه*، به کوشش علی دهباشی، تهران، نشر افکار.
 ۵. رستگار فسائی، منصور (۱۳۸۳)، *بیکره گردانی در اساطیر*، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات ایرانی.
 ۶. رضی، هاشم (۱۳۴۶)، *فرهنگ نام‌های اوستا*، تهران، نشر فروهر.
 ۷. زمردی، حمیرا (۱۳۸۲)، *نقد تطبیقی ادیان و اساطیر در شاهنامه فردوسی، خمسه نظامی و منطق الطیر*، تهران، نشر زوار.
 ۸. سرکاراتی، بهمن (۱۳۸۵)، *سایه‌های شکار شده*، تهران، نشر طهوری.
 ۹. شوالیه، ژان؛ گریبان، آن (۱۳۷۸)، *فرهنگ نمادها*، ترجمه سودابه فضایی، تهران، نشر جیحون.
 ۱۰. فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۸۴)، *شاهنامه*، تصحیح سعید حمیدیان، چاپ سوم، تهران، نشر قطره.
 ۱۱. قرشی، امان‌الله (۱۳۸۰)، *آب و کوه در اساطیر هند و ایرانی*، تهران، نشر هرمس با همکاری مرکز بین‌المللی گفتگوی تمدن‌ها.
 ۱۲. گری، جان (۱۳۷۸)، *اساطیر خاور نزدیک (بین‌النهرین)*، ترجمه باجلان فرخی، تهران، نشر اساطیر.
 ۱۳. گریمال، پیر (۱۳۶۷)، *فرهنگ اساطیر یونان و روم*، ترجمه دکتر بهمن منش، تهران، انتشارات امیرکبیر.
 ۱۴. نظامی گنجوی، الیاس بن یوسف (۱۳۸۱)، *کلیات (خمسه)*، تصحیح وحید دستگردی، تهران، نشر پیمان.
 ۱۵. هینلز، جان راسل (۱۳۸۶)، *شناخت اساطیر ایران*، ترجمه زاله آموزگار، احمد تفضلی، چاپ یازدهم، تهران، نشر چشمه.